



کتاب «ناسیونالیسم» آقای دکتر رضا داوری اردکانی استاد فلسفه و رئیس فرهنگستان علوم که ادغام دو اثر «ناسیونالیسم، استقلال و حاکمیت ملی» و «ناسیونالیسم و انقلاب» است به زودی توسط انتشارات نقد فرهنگ منتشر و روانه بازار نشر می‌شود.

به گزارش خبرنگار مهر؛ سال‌ها پیش از رضا داوری اردکانی، رئیس فرهنگستان علوم دو کتاب با عناوین «ناسیونالیسم، استقلال و حاکمیت ملی» و «ناسیونالیسم و انقلاب» منتشر شد. به تازگی قرار شده که این دو کتاب با یکدیگر ادغام و در قالب یک کتاب با عنوان «ناسیونالیسم» تجدید چاپ و توسط انتشارات نقد فرهنگ منتشر شود.

متنی که در ادامه می‌خوانید، بخشی از مقدمه این کتاب به قلم داوری اردکانی است که قرار است به زودی روانه بازار نشر شود.

مطلبی که در آغاز یک کتاب و مخصوصاً به مناسبت تجدید چاپ درج می‌شود قاعدتاً باید راجع به کتاب باشد. پس می‌بایست این مقدمه را درباره کتاب ناسیونالیسم و مضامین آن می‌نوشتیم. اما چنانکه در صدر مقال گفته شد چون قرار است مجموعه کتاب‌ها با ویرایشی جدید چاپ شود فکر کردم در مقدمه اولین آنها گزارش مختصری از کاروبار خود به عنوان مقدمه کلی برای همه کتاب‌ها بنویسم و در آن اندکی از حسب حال خود نیز بازگویم. پس آنچه خواندید و می‌خوانید مقدمه‌ای برای همه نوشته‌های من است که چون تجدید چاپ آنها با ویرایش جدید مدتی طول می‌کشد و نمی‌توانم برای همه آنها مقدمه بنویسم این یادداشت مقدمه مجموع نوشته‌هاست. اکنون چند کلمه هم درباره کتاب ناسیونالیسم می‌گویم. قبل از هر چیز بگویم اگر کتاب را اکنون می‌نوشتیم بسیاری از مطالب آن صورت دیگر پیدا می‌کرد. مع‌هذا به جهاتی که ذکرش را لازم نمی‌دانم یک کلمه آن را تغییر نمی‌دهم. چنانکه به مناسبتی در همین مقدمه گفته‌ام این کتاب به دوره دوم زندگی دانشگاهی من تعلق دارد. در آن دوران جلوگیری از دخالت احساسات سیاسی در مسایل علمی و به خصوص در مباحث تاریخی بسیار دشوار بود و طبیعی است که وقتی مطلبی به صورت سخنرانی ایراد می‌شود دخالت احساسات بیشتر باشد.

مطالب دو کتاب ناسیونالیسم و انقلاب و ناسیونالیسم، استقلال و حاکمیت ملی، تحقیقی درباره پدید آمدن و قوام ملت و شرح و بیان ناسیونالیسم و سیر آن مخصوصاً در کشور ماست. کتاب‌ها گرچه لحن سیاسی دارند به قصد موضعگیری سیاسی نوشته نشده‌اند. وقتی وضع کنونی تفکر در ایران را می‌نویسم می‌خواستم فصلی در سیاست به آن بپردازم و در آن از نهضت مشروطیت و قوام ملت که مسیرش ناهموار و پر از موانع بود، چیزی بنویسم. اما به جهاتی از آن صرف نظر کردم. البته در آن کتاب لااقل در دو موضع اشاره کرده‌ام که ملت و ملیت یک امر تاریخی است و آن را با معنی مردم اشتباه نباید کرد. یکبار دیگر بگویم که متاسفانه بزرگانی مانند لئو اشتراوس نیز در مواردی لفظ nation را به

جای مردم آورده ]

۱]

و کارل پوپر افلاطون را ملامت کرده است که در اندیشه اش ریشه‌های «ملیت‌گرایی» وجود دارد و من که در آثار افلاطون چنین ریشه‌هایی نیافتم پرسیده‌ام کاش می‌گفت که این ریشه‌ها را کجا دیده است

مطلب مهم در باب ناسیونالیسم به حاکمیت ملی باز می‌گردد. ملت اگر وجود دارد حاکمیت می‌خواهد و قانون وضع می‌کند. مردم از زمان‌های دور و دراز بوده‌اند اما تا دو قرن پیش ملت به معنی جدید وجود نداشته است و مردمی که برای خود حق حاکمیت و قانونگذاری قایل باشند هنوز به وجود نیامده بودند. معنی جمله این نیست که ادمی تا ۲۰۰ سال پیش قانون وضع نمی‌کرده و نمی‌توانسته است قانون وضع کند. بلکه مراد این است که وقتی مردم به ملت تبدیل می‌شوند خود را دیگر نه رعیت بلکه شریک در اداره کشور می‌دانند. در اینکه قبل از پیدایش ملت انبیا و حکیمان و دانایان آورندگان و تدوین‌کنندگان قانون بوده‌اند کسی تردید نمی‌کند. در مدینه‌های یونانی و در مصر و چین و ایران و هند دانایان قانونگذار کم نبودند. کافی است به کتاب اصول حکومت آتن اریستو مراجعه کنیم تا نام عده‌ای از آن بسیار را بدانیم. یکی از جهات توجه من به ملت و میل به فهم و درک آن این بود که می‌دیدم حتی دانشمندان با مسامحه ملت را با مردم اشتباه می‌کنند و به تفاوت این دو مفهوم چندان اهمیت نمی‌دهند. پس در صدد برآمدم تغییر معنی ملت در زبان خودمان را دریابم و اگر می‌توانم آن را توضیح دهم. اما این توضیح موجب سوء تفاهم شده و این گمان عجیب را به وجود آورده است که من از مفهوم قدیم ملت دفاع کرده‌ام. شاید این توهم و اشتباه از آنجا پدید آمده باشد که کوشیده‌ام قرابتی میان معنی قدیم و جدید ملت بیابم و وجهی برای ترجمه لفظ ناسیون به ملت پیدا کنم

این ترجمه باید در حدود ۳۰ سال قبل از مشروطیت صورت گرفته باشد. چنانکه در آثار میرزا ملکم خان و میرزا آقاخان نوری و پیش از آنها در نوشته‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده تغییر ملت به معنای جدید و سیاسی آن آمده است. حدس من این است که هرکس اولین بار لفظ ملت به معنی جدید را جعل کرده نظر به آثار فارابی و ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی داشته است، زیرا اینها بودند که ملت را با فلسفه و سیاست مدنی در تناسب می‌دیدند و احیاناً آنها را یکی می‌دانستند. وقتی در فلسفه فارابی ملت با فلسفه یعنی با آرا اهل مدینه فاضله یکی می‌شود بی‌وجه نیست که یک مترجم فاضل به مردم به عنوان منشأ قانون نام ملت بدهد. پس ملت صرف مجموعه مردمان نیست بلکه مردمی نام و عنوان ملت می‌گیرند که به وحدت خود در یک کشور خودآگاهی داشته باشند و بخواهند قانونگذار خویش باشند. مردم وقتی ملت می‌شوند که خود را متعلق به یک سرزمین بدانند و دارای حقوق خاص و حکومت قانون باشند. به بیان دیگر ملت و ملیت از حاکمیت ملی جدا نمی‌شوند. ظاهراً علاوه بر این موارد سوء تفاهم‌های دیگری هم پیش آمده است

مثلاً وقتی گفته ام آشنایی با اندیشه ملت و ملیتی که در اروپا به وجود آمد در پیدایش قوام ملت ایران کم و بیش دخیل بوده است نخواستیم ناسیونالیسم را بر ملت مقدم بدارم. بلکه اشاره ام به آشنایی ایرانیان با فکر و اندیشه سیاسی جدید در دهه‌های قبل از مشروطیت و تأثیر آن در تحولات سیاسی و فرهنگی کشور بوده است. احساس ملیت را هم با ناسیونالیسم اشتباه نباید کرد، زیرا این احساس وجهی از خودآگاهی است که در میان اقوام نزدیک و خویشاوند و ساکن یک سرزمین و احیاناً متکلم به یک زبان پدید می‌آید. البته قوام ملت در همه جا به یک صورت نیست و مخصوصاً به نشان و قوامی که کشور در سیر تردد دارد و دخالتی که مردم در اداره امور کشور می‌کنند بستگی دارد. ممکن است بگویند که در زمان ما دخالت مردم در امور کشور به تدریج کم و کمتر شده است. این از آن روست که در جهان توسعه نیافته استبداد مانع بسط قدرت ملی شده و در جهان توسعه یافته نیز حکومت و تدبیر به تدریج از هم دور افتاده اند، زیرا حکومت‌ها همه به نحوی کم و بیش یکسان تدبیر امور را به دست تکنیک سپرده و از حکومت تکنیک پیروی می‌کنند. این واگذاری قهراً دخالت ملت را هم کم و کمتر می‌کند. هرچند که آن را از میان نمی‌برد. چنانکه گاهی در توسعه یافته‌ترین کشورها نیز نشانه‌هایی از احساس غربت ملی پیدا می‌شود.

در ابتدا که مطالب این کتاب صورت سخنرانی داشت و در آن ناسیونالیسم جدایی خواه و به طور کلی جدایی طلبی، بی وجه و بی ثمر خوانده می‌شد، این گمان پدید آمد که سخنرانی‌ها به قصد رد ناسیونالیسم ایراد شده است و حال آنکه نظر گوینده سخن بیان چگونگی پدید آمدن ملت و اندیشه ملیت بود. البته بعضی از جدایی طلبی‌ها که با شعار ناسیونالیسم توجیه می‌شد مورد چون و چرا قرار می‌گرفت. اما ناسیونالیسم استقلال طلب، جای خود را داشت، هرچند که این ناسیونالیسم هم در راه خود چندان موفقیتی به دست نیاورده بود. در مورد ایران، بیشتر نظر به نسبت پدید آمدن ملت و نهضت مشروطه بود که این مطلب به اجمال در دو سه فصل آخر کتاب آمده است. در این نوشته حتی حادثه بزرگ ملی شدن نفت هم مورد بحث قرار نگرفته است. در بعضی فصول کتاب، احساسات ظهور بیشتر دارد و اگر مطالب آنها را اکنون می‌نویستم نه فقط لحن نوشته بلکه اجمال‌ها و تفصیل‌ها و تاکیدها و ارزش گذاری‌ها، وضع و صورت دیگر پیدا می‌کرد. ما غالباً در ارزیابی امور، آنها را با ایده آل و کمال مطلوب می‌سنجیم و در این صورت پیداست که قدر چیزهای موجود کاهش می‌یابد. در آن زمان، من همه سیاست‌ها را با یک سیاست فاضله قیاس می‌کردم و طبیعی بود که سیاست‌های موجود در نظرم بزرگ نیاید. اما وقتی چنین میزانی در کار نباشد با صرافت طبع بیشتری می‌توان درباره چیزها حکم کرد.

در طی سی و چند سال که از چاپ و انتشار این کتاب می‌گذرد، کسانی بدون اینکه به کلیت مطالب آن توجه کنند بعضی عبارات آن را فهمیده و نفهمیده و گاهی به صورت تحریف شده نقل کرده و آن را مایه نزاع‌های شبه علمی کرده اند. در تاریخ معاصر ما اختلاف نظرها و تفاوت در تلقی‌ها و دیدگاه‌های نظری کم نبوده است و چه بسا نویسندگان و صاحبان علایق سیاسی خاص، مخالفان خود را با تعریض نفی کرده اند. من هم از میرزا آقاخان کرمانی، تقی زاده، فروغی و محمد قزوینی و مخصوصاً آخوندزاده در مواردی نام برده ام و اگر این نام بردن در جایی با تعریض بوده است، خود را از این بابت ملامت می‌کنم. ولی در زمان ما متأسفانه قضیه صورت دیگری پیدا کرده است و ظاهراً بعضی کسان دوست می‌دارند و عادت کرده اند که به نام نقد آرا، زبان به بدگویی نویسندگان بگشایند و حتی از گفتن سخن زشت پروا نداشته باشند. من اکنون قصد پاسخگویی به کسانی که سخن مرا از متن بیرون آورده و آن را تحریف کرده و به هیاهو درباره آن پرداخته اند ندارم. اما می‌دانم و همه کس هم می‌دانند که جعل سخن و تحقیر و توهین به نویسندگان طریق اهل علم و فضل و فضیلت و نجابت نیست و حیف است که اگر کسانی می‌توانند فاضل و دانشمند باشند کارشان این شده باشد که پیوسته به قول سعدی «در پوستین خلق افتند». از آنجا که من هم تاکنون از طعن و لعن و توهین مروجان و آموزگاران اخلاق از طریق ناسازگویی و بهتان، در امان نبوده‌ام با کمال خضوع می‌گویم که دیگر بنیّه و تاب و طاقت جدال

و نزاع ندارم و نه فقط با کسی وارد نزاع نمی‌شوم حتی سخن سیاسی هم نمی‌گویم که مبدا دستاویز هیاهوی کسانی شود که منتظر و آماده روشن کردن آتش نزاعند. کالشکی در زندگی به اندرزهای غیر مستقیم و مؤدبانه دوست و همکار فرزانه‌ام دکتر محسن جهانگیری گوش کرده بودم ولی چه می‌شود که هر کس طبعی دارد و به مقتضای عادات و اعتقادات و طبع خود راهی را در زندگی برمی‌گزیند. من هم راه خود رفته‌ام و از این بابت پشیمان نیستم زیرا هر چه کرده‌ام از روی تعلق خاطر و با حسن نیت بوده است. اهل بهتان و توهین و تحریف هم به حکم طبع خود عمل می‌کنند و متأسفانه این طبع نمی‌گذارد دریابند که عاقبت رسم و رویه‌شان چیزی جز خسران نخواهد بود.

[۱] - [شاید وجهش این باشد که آلمانیها در مفهوم ملت بیشتر به شأن فرهنگی آن اعتنا دارند.]